سیاست‌گذاری با حاصل جمع صفر



آدام پوزن
رئیس مؤسسه پترسون برای اقتصاد بین‌المللی

موضوع نوشتار حاضر پرداختن به‌نظریات اقتصاددانی است که گرچه امروز گفته‌ها و نوشته‌های او رسوخ زیادی در سطوح مختلف تصمیم‌سازی‌های جهانی و داخلی کشورها یافته، اما در ایران هنوز چندان شناخته شده نیست. او «آدام اس. پوزن» دانش آموخته اقتصاد «هاروارد» است که از سال ۲۰۱۳ تا کنون ریاست «اندیشکده اقتصاد بین‌الملل پترسون» را برعهده دارد و بیشتر در زمینه کارکرد سیاست‌های پولی و مالی در عرصه صنعت و تجارت قلم می‌زند. «پوزن» طی سال‌های اخیر مشاوره‌های کاربردی موثری در خصوص نقش یورو، واحد پول اتحادیه اروپا در اقتصاد جهانی، نحوه تنظیم روابط اقتصادی آمریکا در قبال چین و نحوه بهبود و ثبات مالی در اقتصادهای پیشرفته به دولت‌مردان گروه بیست کشور بزرگ صنعتی، به ویژه آمریکا و انگلستان ارائه کرده و حسن شهرت خود را مدیون اثربخشی این توصیه‌ها است.

سخن گفتن از جایگاه علمی «پوزن» امری سهل و ممتنع است. به‌عنوان مثال، آنها که حتی آشنایی حداقلی با کتاب‌های اقتصادی مرجع دارند، «فردریک میشکین» و کتاب «اقتصاد پول، بانکداری و بازارهای مالی» او را به خوبی می‌شناسند. همچنین با «بن برنانکه» و دلایل اعطای جایزه نوبل سال ۲۰۲۲ به او آشنایی دارند. حال کافی است که اشاره شود «پوزن» در سال ۱۹۹۹، زمانی که در فدرال رزرو نیویورک مشغول به کار بود، به همراه «میشکین» و «برنانکه»، کتابی تحت عنوان «هدف‌گذاری تورم: درس‌های از تجربه جهانی» تدوین کرد که امروز با گذشت سال‌ها از انتشار، یکی از عمیق‌ترین و کاربردی‌ترین مطالعات حوزه سیاست‌های پولی در هدف‌گذاری تورم است که چارچوبی بدیع در استفاده از ابزارهای پولی توسط دولت‌ها و بانک‌های مرکزی برای رسیدن به یک اقتصاد سالم معرفی می‌کند و توصیه می‌کند که به جای استفاده از راهبردهای تکراری چون کنترل رشد عرضه پول یا تثبیت نرخ ارز، بهتر است بر اعلام عمومی و پیگیری اهداف مشخص تورمی تاکید شود و تجربه اجرای چنین سیاستی را شرح می‌دهد.

اهمیت نکته‌پردازی‌های «پوزن» امروز همچنین به جایگاه رفیع «اندیشکده پترسون» در میان اندیشکده‌های متعدد دیگر در آمریکا بازمی‌گردد که بسیاری آن را محصول راهبری «پوزن» طی دوره ریاست ده ساله می‌دانند. «پترسون» امروز اندیشکده‌ای مستقل و پیشرو در حوزه اقتصاد بین‌الملل است که صریح و دقیق، پاره‌ای سیاست‌های آمریکا در این عرصه را به نقد کشیده و طرف مشورت نهادهای چهارگانه مهم اقتصاد بین‌الملل قرار گرفته است.

در مورد سمت‌های دولتی «پوزن» نیز می‌توان به عضویت در «شورای سیاست‌گذاری پولی انگلستان» از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ یا عضویت در «شورای مشاوران اقتصادی دفتر بودجه کنگره آمریکا» از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ اشاره کرد. امروز صاحب‌نظران نقش او در مدیریت بحران مالی سال ۲۰۰۸ اقتصاد جهانی چه با پیش‌بینی دقیق «تحولات تورم جهانی» و چه با پیشنهاد لزوم اتخاذ واکنش سیاسی فعال در قبال بحران از طریق سیاست «تسهیل کمّی» را پررنگ می‌بینند. فهرست افتخارات «پوزن» فهرست بلند بالایی است اما از میان آنها می‌توان به دریافت عالی‌ترین نشان بریتانیا در سال ۲۰۱۴ و عالی‌ترین نشان ژاپن (نشان طلوع خورشید) در سال ۲۰۲۱ اشاره کرد.

با این مقدمه، اگر راقم سطور نزد خواننده اندک موفقیتی در انعکاس اهمیت نظریه‌پردازی‌های امروز «پوزن» در گفتمان اقتصادی روز دنیا یافته باشد، احتمالا ادامه این نوشتار نیز برای او و به ویژه علاقه‌مندان موضوع سیاست‌های صنعتی، تجاری و نقش دولت مفید خواهد افتاد. متن حاضر گفتگویی است که «پوزن» اخیرا با مجله معتبر «فارین پالیسی» آمریکا داشته و در آن نگاهی نقادانه به سیاست‌های اخیر اقتصادی دولت «بایدن» افکنده است. «پوزن» در جا به جای این گفتگو نقطه‌نظرات بدیعی در زمینه شرایط موفقیت سیاست‌های صنعتی، تجاری و فناوری توسط دولت‌ها مطرح می‌کند و گزاره‌هایی دقیق و درس‌آموز در حوزه سیاست‌گذاری را پیش روی خواننده می‌گذارد. امید که مقبول طبع اهل نظر قرار گیرد.

رویکردی با حاصل جمع صفر

گرچه سنگ‌بنای جانمایی مجدد خطوط تولید صنعتی از بیرون به داخل آمریکا، به‌عنوان یک اولویت در سیاست تجاری و صنعتی، در زمان «ترامپ» گذاشته شد، اما امروز توسط «بایدن» با شتاب بیشتری پیگیری می‌شود و البته به رغم همه تفاوت‌ها، وجه مشترک هر دو رییس‌جمهور در پیگیری این سیاست، بی‌توجه‌ای به سایر کشورها است. به رغم نقش منحصر به فرد و پررنگ آمریکا در تدوین، تصویب و اجرای قوانین تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی و انتفاع زیادی که آمریکا از آن به دست آورده، هر دو رییس‌جمهور اخیر قائل به نقش مخرب این دو حوزه بر اقتصاد و امنیت ملی امروز آمریکا هستند. در حال حاضر دولت بایدن به دنبال آن است که خطوط تولید صنعتی آمریکایی را به شکلی صریح، رسمی و بی‌پرده از چین، و کمی با پرده‌پوشی بیشتر، از سایر کشورهای جهان خارج کند و به آمریکا بازگرداند و در این راه همراهی کم‌نظیر هر دو حزب کنگره را نیز با خود دارد، «رویکردی با حاصل جمع صفر».

چنین سیاستی، اگرچه در حال حاضر در آمریکا جذابیت بسیاری پیدا کرده، اما بر چهار مغالطه تحلیلی عمیق استوار است: ۱- اینکه زد و بند و تبانی می‌تواند هوشمندانه باشد، ۲- اینکه خودکفایی می‌تواند قابل دستیابی باشد، ۳- اینکه یارانه‌های بیشتر می‌تواند بهتر باشد و ۴- اینکه تولید داخلی به جای تجارت می‌تواند مهم‌تر باشد. مساله این است که دستاوردهای دویست ساله مطالعات ارزشمند حوزه سیاست‌های تجاری، با هر چهار مغالطه بالا در تناقض هستند و البته که بروز تهدیدهای واقعی، اما اغراق‌آمیز، از ناحیه چین، و وجود تفاوت‌هایی در فناوری‌های امروز نسبت به نوآوری‌های گذشته، این تناقض را برطرف نمی‌کنند.

سیاست صنعتی، اگر اعطای یارانه و هدفگیری حمایت‌های دولتی برای ارتقای ظرفیت داخلی در یک صنعت مورد علاقه تعریف شود، در تاریخ اقتصاد آمریکا و جهان چیز جدیدی نیست و البته تاریخ نشان داده که می‌تواند مفید هم واقع شود. قطعا تلاش دولت «بایدن» در سرمایه‌گذاری دولتی در زیرساخت‌ها، تحقیقات و نوآوری باید مغتنم شمرده شود، و اگر در مزایای اشتغال‌زایی مستقیم این سرمایه‌گذاری‌ها لاف زیادی هم زده شود، نباید اهمیت داد. علاوه بر این، کنترل‌های هدفمند اقلام صادراتی و کنترل سرمایه‌گذاری بر روی تعداد محدودی از کالاهای با فناوری بالا، اگر مشمول فهرستی مشخص باشد و در قبال رقبای نظامی مانند چین و روسیه یا دیگران اعمال شود، نیز می‌تواند به لحاظ اقتصادی به صرفه درآید و پایدار باقی بماند. اما مساله اصلی که از نظرها دور مانده این است که حمایت و ترویج تولید داخلی، تولیدی که حتما باید در خاک آمریکا صورت گیرد، نه تنها یک ملاحظه غیرضروری در موفقیت سیاست صنعتی است، که خود عاملی می‌شود که سیاست صنعتی را با شکست مواجه می‌کند.

تردیدی نیست که در حال حاضر بسیاری از سیاست‌های چین، از جمله سیاست‌های اقتصادی این کشور، تهاجمی هستند و برای همسایگان نزدیک چین، برای امنیت ملی آمریکا و به‌طور گسترده‌تر برای حقوق بشر و حاکمیت‌های دموکراتیک یک تهدید به شمار می‌روند. اما شکی نیست که در میزان تهدید مستقیم چین برای امنیت اقتصادی آمریکا غلو شده است. استدلال من در بزرگ‌نمایی این تهدید این است که اولا تجارت با چین مزایای قابل‌توجه‌ای برای اقتصاد آمریکا دارد و

ثانیا چین نیز دیگر آن کشوری نیست که در گذشته ارزش پول خود را در برابر دلار به شدت پایین می‌آورد، بلکه امروز دریافته آن تاکتیک‌های تجاری سودجویانه، خودسرانه و حتی متقلبانه تا چه اندازه نتیجه‌ای معکوس داشته است. به‌عنوان مثال، چین امروز متوجه شده است که پرداخت یارانه فولاد برای حصول ظرفیت مازاد بسیار زیاد در این صنعت، نه تنها یک موفقیت اقتصادی نبوده، که با تخریب محیط زیست و ایجاد خیل عظیم نیروی کار غیررقابتی، اقتصاد را به چاله انداخته است.

با این وجود، دست اندرکاران سیاست‌گذاری اقتصادی آمریکا امروز با دو سؤال دشوار روبه‌رو هستند که اولا چه بخش‌هایی از رابطه اقتصادی آمریکا و چین «ظرفیت» و «نیت» این کشور در ستیزه‌جویی را بیشتر دامن می‌زند؟ و دوما کدام یک از ابزارهای اقتصادی جایگزین ابزارهای دیپلماتیک یا نظامی در مهار تهدیدهای چین علیه امنیت آمریکا مؤثر می‌افتند؟ هر چه باشد، امروز جداسازی بیشتر اقتصادی از چین نه تنها برای مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان آمریکایی، که برای ارتش و ظرفیت‌های اطلاعاتی آمریکا نیز هزینه‌زا است. از دست رفتن امکان دسترسی به فناوری‌های چینی که نه تنها صنایع بلکه ارتش را نیز می‌تواند منتفع کند از یک طرف و صرف نظر کردن از اطلاعات حاصل از تعاملات تجاری با شرکت‌های چینی از طرف دیگر، مواردی از این هزینه‌ها هستند. این را هم در نظر بگیرید که با جداسازی بیشتر، دیگر آنچه آمریکا از خارج می‌آورد، از جمله سرمایه لازم برای تامین مالی بخشی از بدهی‌های دولت، گران‌تر تمام می‌شود و این خود باعث می‌شود که منابع کمتری را صرف دفاع یا گردآوری اطلاعات کند.

فراموش نکنیم که در شرایط امروز فضای کسب و کار در چین، آن جا که به شکل یک‌جانبه از بازار چین بیرون می‌رویم، سهم بازار خود را در اختیار کشورهای دیگر می‌گذاریم. در واقع این سیاست آمریکا باعث می‌شود دیگر کشورها و شرکت‌هایی از سراسر دنیا، آنجا که آمریکا قطع همکاری کرده، فرصت‌های سوداگری زیادی از تجارت و سرمایه‌گذاری با چین به دست آورند.

اما آنچه که باعث می‌شود چنین سیاستی نه تنها منجر به رفع تهدید نشود، بلکه نتیجه معکوس بدهد و تهدید را بیافزاید، تسری دادن این محدودیت‌های صادراتی و ممنوعیت‌های سرمایه‌گذاری به دیگر کشورها است. لذا برای حصول موفقیت در این تسری، لازم است که دولت آمریکا در مقیاسی که تا کنون در تاریخ نظیر آن دیده نشده، نقش «پلیس تجاری» را در عرصه بین‌الملل بازی کند و در داخل نیز ضمن رصد مقر شرکت‌های آمریکایی، مانع از خروج آنها به بیرون از آمریکا شود. شاید گفته شود همین الان نیز دولت آمریکا این ماموریت را در قبال انتقال برخی فناوری‌های خاص برعهده دارد، اما فراموش نکنید که مقیاس کار است که اهمیت دارد و تعریف ماموریت در سطح فعلی بسیار بلندپروازانه و غیر قابل اجرا است. سیاست صنعتی باید «پذیرش فراگیر بهترین فناوری‌ها در داخل» و نه «تولید داخلی» را تشویق کند. آن زمان که سیاست صنعتی صرفا تولید داخلی را مورد حمایت قرار دهد، خود مانعی بر سر راه شیوع فناوری می‌شود.

برای مقابله با رفتار تهاجمی یک کشور در قبال امنیت اقتصادی کشور خود، این دیپلماسی و توانایی‌های دفاعی ما است که بهترین کارکرد را دارند و نباید اینجا به شکلی پررنگ از ابزارهای اقتصادی استفاده کرد. در حال حاضر واشنگتن به دلیل نرسیدن به پیروزی‌های سریع، دچار نوعی حس ناامیدی شده و در دام استفاده غلیظ از ابزارهای اقتصادی افتاده است. ضمن اینکه با چنین سیاستی نگرانی‌های خود را به بقیه جهان نیز منتقل کرده، چه برسد به شرکت‌های خصوصی چینی که در تجارت با آمریکا موفقیت‌های دوجانبه زیادی داشته‌اند. در واقع این سیاست با سنگ‌اندازی در مسیر پیشرفت‌های فناورانه مورد نیاز برای انعطاف‌پذیری بیشتر و با تخریب قدرت نفوذ بر کشورهای ثالث، امنیت را بدتر نیز می‌کند.

حال رویکردهای اخیر آمریکا را با رویکردی که سال‌های سال برای یک دوره طولانی بوده با یکدیگر مقایسه کنید. آمریکا به‌عنوان خالق و مجری قواعد اقتصاد بین‌الملل، هیچ‌گاه مستقیما و آشکارا انتخاب نکرده که چه کسی در یک صنعت خاص وارد یا خارج شود، بلکه به جای قضاوت علنی ماهیت کلی سیاست‌های یک کشور، درون این نظام تدبیری که خود فراهم آورده، عمل می‌کرده و سود می‌برده است. البته پیش آمده که آمریکا خود این قوانین را زیر پا بگذارد یا آنها را به نفع خود تغییر دهد، اما همواره سعی داشته که زیاده‌روی نکند. مساله این است که رهبری یک سیستم قانونمند، هم حداکثر کشش اقتصادی را ممکن می‌کند و هم در عین حال درگیری مستقیم را به حداقل می‌رساند.

دقت کنید که آن راهبرد اقتصادی و تجاری که مستقیما کشور مقابل را به چالش بکشد، هر چند پای یک انتفاع کم‌اهمیت واقعی یا حتی خیالی در میان باشد، منجر به «سیاست‌های تلافی‌جویانه این به آن دری» می‌شود و این البته تمامی انتفاع پیش‌گفته را از بین می‌برد و اینجا است که آمریکا به جای اینکه

در نقش خود به‌عنوان ناظر بازی فرو رفته باشد، بدون هیچ گونه توجیهی در ساخت و پاخت و هیچ منطقی برای قرار گرفتن در سمت درست معامله، بدل به یکی از طرفین بازی می‌شود و دقیقا این نگاه معاملاتی با انتفاع محدود است که هدف بازآرایی مجدد نظام اقتصاد جهانی، چه محدود کردن قدرت نظامی چین باشد و چه تسریع در پذیرش فناوری‌های سبز، را نابود می‌کند.

علاوه بر این، چنانچه آمریکا و اروپا یارانه‌های صنعتی تبعیض‌آمیز خود را اعمال کنند و این تنها چین باشد که بتواند به رغم این یارانه‌ها، کماکان در بازار جهانی رقابت کند، آنگاه با این سیاست به دیگر کشورها خواهیم گفت که آمال و آرزوی آنها برای توسعه‌یافتگی کمترین اهمیتی برای ما ندارد و تنها اقتصادهای پیشرو اجازه دارند بلندای تولید فناورانه خود را بالاتر ببرند و این به معنای آن است که کشورهای جهان در حال توسعه نه اینکه بخشی از «فرایند تولید محصول» باشند، بلکه برای دستیابی به «محصول» کشورهای توسعه یافته باید دست گدایی دراز کنند و این البته توانایی صنایع استثنائا قابل رقابت و کارآمد در اقتصادهای در حال توسعه در جذب سرمایه‌گذاری‌های شایسته‌سالارانه را نیز کاهش می‌دهد و همه اینها مجموعا انگیزه‌های رشد را کاهش می‌دهد و سبب بروز برخی نارضایتی‌هایی موجه از جانب آنها می‌شود.

در ورزشی که یک لیگ بزرگ دارد، بهترین کار این است که شما «ناظر لیگ» باشید و به این ترتیب صرفنظر از اینکه در یک روز مشخص کدام تیم ببرد یا ببازد، شما به انتفاع خود دست پیدا می‌کنید، وارد هر استادیومی بشوید مورد استقبال قرار می‌گیرید (حتی اگر گهگاه هو شوید) و مرجع اتخاذ تصمیمات بزرگ در خصوص نحوه انجام بازی یا شرایط مالکیت یک تیم می‌شوید. حال اگر شما به جای ناظر لیگ، بدل به یک تیم در لیگ شوید، گاهی می‌برید و گاهی می‌بازید، اما نکته اینجا است که وقتی می‌بازید، کسی هست که می‌برد و منتفع می‌شود و این همان شرایط جدیدی است که امروز با وضع قوانین جدید، آمریکا در اقتصاد جهانی پیدا کرده است. حال دیگر ممکن است به جای اینکه به‌عنوان ناظر تشخیص با شما باشد که چه کسی تقلب می‌کند، خود به‌عنوان یک متقلب تنبیه شوید. بر همین منوال، مثلا در موضوع «زنجیره تامین»، اگر به جای پذیرفتن نقش نظارت بر کل زنجیره، تصمیم بگیرید که از بازیگران زنجیره باشید، اینجا بسیار ناشیانه کار کرده‌اید.

امروز در آمریکا شعار «کالای آمریکایی بخر» جذابیت پوپولیستی گسترده‌ای پیدا کرده است و این شعار البته به اقتصادی اشاره می‌کند که خودکفا است، تمام نیازهایش را تولید می‌کند و «کارگران آمریکایی را در اولویت قرار می‌دهد». با این حال، تحقیقات دقیق مکررا نشان داده که سیاست‌هایی با هدف به حداکثر رساندن اشتغال در تولید داخلی به جای توسعه و پذیرش فناوری‌های جدید، نه تنها محکوم به شکست هستند، بلکه آن دسته از سیاست‌های صنعتی و تجاری که بیشترین کمک را به نوآوری، امنیت ملی و کربن‌زدایی می‌کنندرا حذف می‌کنند.

البته قابل کتمان نیست که چالش‌های اخیر ساحت عرضه اقتصاد آمریکا مثلا در نیمه‌هادی‌ها، کمک شایانی به اتخاذ تدابیر دولت‌های «بایدن» و «ترامپ» برای سرمایه‌گذاری در تولید داخلی کرد. اما کمبود نیمه هادی‌ها به هر میزان که ترسناک بوده باشد، باز استثناء قاعده را نقض نمی‌کند. واقعیت به ما نشان داده که اقتصادهای بازاری به سرعت با کمبودها سازگار می‌شوند و عرضه‌کنندگان برتر تقریبا هرگز فروش به مشتریان خود را تحریم نکرده‌اند. واقعیت دیگر نیز این است که گرچه بسیار بهتر است کمبودها همیشه از محل تجارت مرتفع شوند، اما در مورد پاره‌ای از فناوری‌ها توصیه می‌شود راه‌کارهایی مانند «انبار کردن ذخایر راهبردی» نیز مد نظر قرار گیرد.

واکنش اتحادیه اروپا به توقف عرضه نفت و گاز پس از حمله روسیه به اوکراین را در نظر بگیرید. اقتصادهای منطقه یورو خیلی سریعتر از آنچه که بسیاری انتظار داشتند، خود را با قیمت‌های انرژی بالاتر و بی‌ثبات‌تر سازگار کردند. قیمت‌ها حتی پس از اینکه اقتصادهای اروپایی تقاضای خود در مواجهه با عرضه مازاد بازار را متوقف کردند، پایین آمدند. همین امر در هر برهه زمانی دیگر که وقفه‌ای در عرضه نفت و گاز رخ داده یا زمانی که صادرات انرژی متوقف شده، صادق بوده است. مثلا در سال ۱۹۷۳، پس از تحریم نفتی به رهبری عربستان، اقتصادهای غربی در عرض چند سال الگوهای تولید و مصرف خود را تغییر دادند.

شکی نیست که عرضه‌کننده یک کالای حیاتی با نیت بدخواهانه می‌تواند از طریق کمبود موقت دردسر ایجاد کند، اما یک واکنش مؤثر، انبار کردن ذخایر استراتژیک و روی آوردن به تجارت با حوزه‌های تامین دیگر است.

بر همین منوال، شاهد بودیم که وقتی روسیه تلاش کرد از وابستگی اروپا به نفت و گاز خود به‌عنوان سلاح استفاده کند، هیچ عایدی سودمندی از نظر دیپلماتیک به دست نیاورد. زمانی که «ولادیمیر پوتین»، رئیس جمهور روسیه، در اواسط سال ۲۰۲۲ گاز خط لوله «نورد استریم ۱» را قطع کرد، آلمان و دیگر اقتصادهای

اروپایی را واداشت تا وابستگی خود را به روسیه کاهش داده و در عین حال حمایت اروپا از اوکراین را تقویت کنند. روسیه حتی از موقعیت مسلط خود در عرضه انرژی نتوانست مانع از آن شود که اتحادیه اروپا کشور اکراین را تشویق به اتخاذ سیاست‌های جدید مخالف نظر روسیه نکند و علی‌رغم تهدیدهای «پوتین» مبنی بر قطع عرضه، روسیه تا به امروز همچنان صادرات نفت و گاز را به سایر خریداران خود ادامه داده است.

حال به آنچه پیش آمده دوباره نگاه کنید. در یک وضعیت واقعی جنگی، در قبال بدخواه‌ترین تامین‌کننده که تهدیدات به ظاهر معتبری نیز می‌کند، اتحادیه اروپا نه منصرف شد و نه حتی تحت تاثیر قرار گرفت. این نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری اقتصادهای بازاری بسیار بیشتر است و توانایی تامین‌کنندگان برای گرفتن امتیاز بسیار کمتر از آن میزان ترسی بود که مقامات آمریکایی برای توجیه سیاست‌های صنعتی افراطی جدید خود در مورد آن شایعه‌سازی کردند.

سرمایه‌گذاری در ظرفیت مولد اشتغال‌زای داخلی در مناطق خاص به دو دلیل نادرست است. در وهله اول، این سرمایه‌گذاری‌ها شغل جدیدی ایجاد نمی‌کنند، بلکه شغل را از مکانی به مکان دیگر می‌برند. یک طرح سرمایه‌گذاری که به شکل هدفمند و آشکارا یارانه دریافت کرده، ناچار است کارگر با مهارت مد نظر خود را از چنگ دیگر کارفرمایان بیرون آورد، مگر اینکه کارگران یا از مجرای مهاجرت تامین شوند و یا اینکه به رغم داشتن مهارت، در حال حاضر علاوه بر اینکه بیکار باشند، مایل به نقل مکان از جایی به جای دیگر هم باشند. لذا در اینجا مهاجرت کلید حل مشکل است، اما مساله این است که در فضای سیاسی حال حاضر، احتمال امکان‌پذیری چنین راه حلی بسیار پایین است. همچنین، اینکه کارگری مهارت مناسب را داشته باشد و هم‌اکنون بیکار باشد نیز امر بعیدی بوده و در صورت وجود، تعداد این کارگران بسیار اندک است. طی سال‌های اخیر و تا پیش از اجرای سیاست‌های جدید نیز اقتصاد صنعتی آمریکا نسبت به تعداد کارگران موجود، با کمبود شدید انواع کارمندان در تولید تراشه‌های نیمه‌رسانه و اجزاء آنها مواجه بوده و فرصت‌های شغلی خالی زیادی داشته است.

علاوه بر این، شعار «کالای آمریکایی بخر» در عمل به قیمت از دست دادن اشتغال تمام می‌شود. هنگامی که دولت آمریکا به هر شکل ممکن به دنبال رعایت الزامات این شعار برود، حال چه آن را در سیاست‌های تدارکات عمومی خود عملی کند و صرفا کالای آمریکا بخرد، یا معیارهای سخت‌گیرانه‌ای ذیل «قاعده مبدا» (سهم کشور صادرکننده در کالای صادراتی از یک میزان مشخص پایین‌تر نباشد) وضع کند، یا پیش‌شرط‌های ساخت داخل برای واردات در نظر بگیرد، این الزامات سه اثر دارند: ۱- هزینه‌های خرید دولتی را افزایش می‌دهند و لذا مازاد درآمد مالیاتی برای سرمایه‌گذاری‌های ضروری را کاهش می‌دهند، ۲- فروش کالاهای آمریکایی در بازارهای خارجی را محدودتر می‌کنند و ۳- قدرت رقابت کالاهای آمریکایی را به واسطه گران‌تر شدن صادرات کاهش می‌دهند. «موافقتنامه آمریکا-مکزیک-کانادا» در سال ۲۰۲۰ اینجا شاهد مثال خوبی است که با اعمال ملاحظات ساخت داخل، خودرو کمتری از منطقه آمریکای شمالی برای صادرات تولید شد. در عین حال، امروز شرکت‌های خودروسازی مستقر در آمریکا سرمایه‌گذاری بیشتر در چین برای دسترسی به بازار این کشور کرده‌اند. اما تکلیف رقابت بر سر یارانه فناوری سبز چه می‌شود؟ به همان اندازه که این یارانه‌ها برای پیشرفت آمریکا در حوزه فناوری‌های سبز مطلوب و درست هستند، شروع جنگ یارانه‌ها با اتحادیه اروپا نامطلوب و نادرست است.

استدلال حامی اعطای یارانه‌های سبز می‌گوید که همه اقتصادها باید پیشرفتی سریع در گذار انرژی مورد نظر به سمت کاهش تولید کربن داشته باشند، بنابراین هر چه سرمایه‌گذاری بیشتری در این زمینه محقق شود، بهتر است. اما کربن‌زدایی گرچه هدفی مهم است، اما تاریخ به ما نشان داده که جنگ یارانه‌ها به جای همگرایی بر روی بهترین شیوه‌ها، یا حداقل اعمال فشاری مفید بر صنایع داخلی جهت رقابت در جذب این یارانه‌ها، صرفا منجر به تداوم فساد می‌شود و این فساد به نوبه خود، نوآوری را سرکوب می‌کند.

ستیز طولانی‌مدت دو شرکت «ایرباس» و «بوئینگ» یک مثال کلاسیک در این زمینه است. تولید هواپیماهای پهن‌پیکر بارها در سیاست‌های صنعتی مختلف توسط اتحادیه اروپا و آمریکا به‌عنوان یک صنعت راهبردی در نظر گرفته شده است. اما یارانه این دو غول اقتصادی به قهرمانان صنعتی خود چه نتیجه‌ای داشته است؟ به رغم این یارانه‌ها، نوآوری محدودی در هواپیماهای مسافربری وجود داشته و تقریبا هیچ نوآوری در استفاده از انرژی یا تغییر پارادایم‌های حمل و نقلی دیده نشده است. در عوض، «ایرباس» گرچه هواپیمای بسیار بزرگ خود با نام «ایرباس اِی-۳۸۰» را ساخت و به بازار عرضه کرد، اما اندک سرمایه‌گذاری یا دقیقا هیچ سرمایه‌گذاری در حوزه سیستم بسیار آلاینده سوخت جت هواپیماهای خود انجام نداد و صرفا شاهد پاره‌ای بهبود بهره‌وری‌ها در خود سوخت بوده‌ایم. لذا وقتی

این قضیه در مورد شرکت بزرگی مثل «ایرباس» صدق می‌کند، حال شما شرکت‌هایی را در نظر بگیرید که سهم بازار آنها تحت حمایت دولت است. لذا یارانه‌ها صرفا تولید حال حاضر را حداکثر می‌کنند و توان ترغیب «نوآوری‌های تحول‌آفرین» را ندارند.

به‌طور کلی، با توجه به اینکه «ایرباس» و «بوییِنگ» از نظر دولت‌های آمریکا و اروپا «بسیار راهبردی‌تر از آن بوده‌اند که شکست بخورند»، نظارت کافی بر آنها وجود نداشته است و این شرکت‌ها با علم به این واقعیت، نه تنها در طرح‌های عمومی و دفاعی خود ولخرجی زیادی کرده‌اند، بلکه در رعایت استانداردهای تولید نیز سهل‌انگار شده‌اند. آنها را می‌توان به آن بانک‌هایی تشبیه کرد که در بحران مالی ۲۰۰۸ «بسیار بزرگ‌تر از آن بودند که اعلام ورشکستگی کنند» و لذا هم سیستم زیربنایی خود و هم دارایی بسیاری از مشتریان را در معرض نابودی قرار دادند.

حال سوال این است که چه دلیلی دارد صنایع ساخت نیمه هادی‌ها یا سایر صنعت‌سازان یارانه‌ای، که بسیار بزرگ‌تر از آن هستند که شکست بخورند، به شکلی دیگر رفتار کنند؟ این‌ها صنایعی هستند که هزینه‌های سرمایه‌گذاری اولیه و برنامه‌ریزی تولید چند ساله دارند و همین به آنها اجازه می‌دهد تا از وابستگی دولت به خود سوءاستفاده کرده، مانع از ورود رقبای جدید شوند. هر کسی که به درستی نگران قدرت انحصاری ناشی از تمرکز صنعتی است، باید این خطر را حس کند که چنین تهدیدی اتفاقا حال که این صنایع با سیاست‌های اخیر از رقابت‌های داخلی و جهانی نیز منفک شده‌اند، بسیار جدی است.

حتی اگر تهدیدات ناشی از ایجاد یک قدرت انحصاری را نبینیم، به نظارت ناقص توجه نکنیم و از فساد چشم‌پوشی کنیم، باز دلیل دیگری وجود دارد که به ما ثابت می‌کند یارانه‌های ملی بیش از آنکه برای صنایع راهبردی مفید باشد، به ضرر آنها است و آن این است که این یارانه‌ها به کارکرد تخصیصی زنجیره‌های تامین، سرشت و فحوای سیاسی می‌دهند. گرچه ممکن است انتقال خطوط تولید از کشورهای غیردوست به سمت کشورهای دوست با ارزش‌های مورد نظر سیاسی واشنگتن تناسب داشته باشد، اما نهایتا به ایجاد زنجیره‌های تامینی می‌انجامد که در طراحی آنها نه کارایی و نه انعطاف‌پذیری در اولویت نبوده است، بلکه برای تقویت روابط سیاسی و امنیتی ساخته شده‌اند و این خود سرمنشا عواقب ناخواسته دیگری می‌شود. از جمله آنکه زنجیره تامین به واسطه فقدان «افزونگی» لازم (تدابیری مثل انبار کردن موجودی برای مواجهه با اختلال)، در مواجهه با تغییر روابط سیاسی، شکنندگی بیشتری پیدا می‌کنند. ضمن اینکه با گسترش مشاجره‌ها و اختلافات تجاری، تجارت نیز کند می‌شود و البته امکان شکل‌گیری دیگر اشکال مفید همکاری بین کشورها نیز مسدود می‌شود.

در این جا مجددا جدال یارانه‌ای دو شرکت «ایرباس» و «بوئینگ» نمونه مناسبی است. ثمره این جدال تا کنون بروز اختلافات تجاری و حقوقی مکرری بوده که مستقیما مانع همکاری اتحادیه اروپا و آمریکا در مورد طیف وسیعی از مسایل مبتلابه دیگر شده است و این در حالی است که امروز زنجیره‌های تامین ساخت هواپیما نسبت به گذشته بسیار شکننده‌تر شده‌اند. این شکنندگی حتی مدت‌ها پیش از همه‌گیری کووید-۱۹ در مشکلات تولید آنها مشهود بود و همین امر نگرانی‌هایی از این دست را در مورد چنین آسیب‌پذیری‌هایی بیشتر کرد.

یارانه‌های غذایی یکی دیگر از نمونه‌هایی است که ما را قانع می‌کنند اعطای سیاست‌های یارانه‌ای تبعیض آمیز در سطح ملی تا چه اندازه می‌تواند آسیب‌زا باشد. در نتیجه مباحثی که همین امروز هم در مورد اهمیت تاب‌آوری و اتکاء به زنجیره‌های تامین داخلی گفته می‌شود و ضرورت‌ها اعطای این یارانه‌ها را گوشزد می‌کند، بخش کشاورزی برای چندین دهه مقصد بیشترین یارانه‌ها در اقتصادهای پیشرفته شده است. اما دقیقا به مانند «ایرباس» و «بوئینگ»، آن دستاوردی که از ماحصل این یارانه‌ها امروز روی میز قرار دارد، بسیار از ایده‌ال مد نظر فاصله دارد.

یارانه‌ها تبدیل به موانع و محدودیت‌هایی شده‌اند که راه نوآوری در بخش کشاورزی را سد می‌کنند. «محصولات اصلاح شده ژنتیکی» از جمله این نوآوری‌هایی بودند که نویدهای زیادی می‌رفت منجر به بهبود سلامت و تغذیه در عرصه جهانی شوند، اما وضع یا تحمیل استانداردهای اتحادیه اروپا علیه آنها مانع از آن شد که در بخش‌های بزرگی از جهان مورد پذیرش قرار گیرند. اگرچه بخشی از نگرانی‌ها در این زمینه قطعا واقعی بوده، اما بسیاری از آنها از دل منافع کشاورزی اروپا بیرون آمدند که از ترسی مبهم در خصوص ضرورت ممانعت از صادرات بیشتر آمریکا را بهانه قرار دادند. امروز اگر کشورهای در حال توسعه اقدام به واردات این محصول کنند، اتحادیه اروپا بازار وارداتی خود را بر روی صادرات آنها می‌بندد. امروز کشورهای در حال توسعه ناچارند بین خرید محصولات کشاورزی با صرفه اقتصادی بیشتر از آمریکا و دریافت کمک‌های غذایی اتحادیه اروپا یکی را انتخاب کنند

و نمی‌توانند هر دو را با هم داشته باشند.

لذا به‌طور خلاصه، پویایی‌های ناشی از جدال یارانه‌ها در عرصه جهانی مشخصا شتاب گذار به انرژی‌های سبز را کند می‌کند. لازمه جایگزینی فناوری‌های نوین انرژی با فناوری‌های سنتی این است که فناوری‌های جدید، مانند خودروهای برقی یا نیروگاه‌های سوخت پاک، در مقیاسی بزرگ به کار گرفته شوند. از آنجا که در انطباق با بحران تغییرات اقلیمی، آنچه اهمیت اساسی دارد میزان شدت انرژی مصرفی فناوری‌های جدید است، اگر هر یک از بازیگران اصلی (یا بلوک‌های مجزایی که به دنبال خودکفایی در حوزه خود هستند) هر یک استانداردهای مجزایی تنظیم کنند، آنگاه اثرات عقب‌ماندگی‌ها سخت‌تر و بزرگ‌تر می‌شود.

نکته اینجاست که لزوما یارانه‌بگیران صنعتی آمریکا، اتحادیه اروپا و البته چین، انحصار ایده‌های خوب برای فناوری کربن‌زدایی را در اختیار ندارند. همانند بحران پاندمی کووید-۱۹ و مساله تولید واکسن، در اینجا نیز یک رقابت و نوآوری جهانی برای رسیدن به بهترین راه‌حل ضروری است و اگر کشوری مرزهای خود را به روی نوآوری جهانی ببندد و بر تولید داخلی پافشاری کند، یعنی همان کاری که چین و روسیه و چند کشور دیگر در ساخت واکسن‌های کووید-۱۹ کردند، این سیاست عواقب زیادی با خود به همراه می‌آورد. در جدال یارانه‌ها، با دلایل متقن می‌توانیم ادعا کنیم که صنایعی که قهرمان ملی انگاشته می‌شوند و یارانه دریافت می‌کنند و دولت‌های تسخیر شده آنها، استانداردهای متفاوتی را به منظور ایجاد موانع بر روی محصولات خارجی در نظر بگیرند. اما مساله این است که در حوزه‌هایی مانند حمل و نقل، گرمایش، اکسیژن‌رسانی و تهویه مطبوع نسبت به هواپیماسازی، غذایی و تولید واکسن تدوین استانداردهای مجزای مصرف انرژی و باتری و کلیه نوآوری‌های فناورانه در هر شبکه خودکفایی در یک منطقه مجزا، برای انعطاف‌پذیری و تطابق‌پذیری به مراتب غیرمولدتر و غیرسازنده‌تر خواهد بود.

پویایی سیاسی کشورهای ثالث و اینکه کشورهایی مانند برزیل، هند، اندونزی، و مکزیک و حتی در مواردی چین، که از جمله انتشار دهنده‌های بزرگ کربن هستند، مجبور شوند بین فناوری اروپا و آمریکا برای نظام‌های انرژی خود یکی را انتخاب کنند، به‌طور مستقیم اثری منفی بر کربن‌زدایی خواهد داشت. شاید این اقتصادهای نوظهور بزرگتر بتوانند در خصوص قراردادها، یک جدال مزایده را در میان تولیدکنندگان فراآتلانتیک به راه بیندازند، اما برآیند چنین جدالی پیروزی بهترین فناوری یا دستیابی به سریع‌ترین تطابق ممکن نخواهد بود. به همین دلیل است که تشدید رقابت یارانه‌ای بین آمریکا و اروپا که دولت بایدن بر آتش آن افزوده، در واقع عقب‌گردی خطرناک در برنامه کربن‌زدایی است.

بهترین کار بی‌بدیلی که آمریکا می‌تواند برای پیشبرد اهداف خود در حوزه‌های امنیت ملی و تغییرات اقلیمی انجام دهد، حمایت از تطابق فراگیر با فناوری‌های رایج است که آسیب‌پذیری‌ها در زمینه کمبودهای عرضه، تهاجمات اطلاعاتی چین و وابستگی به انرژی کربن‌زا را کاهش می‌دهد و این بهترین کار بی‌بدیل به بهترین وجه از طریق سرمایه‌گذاری‌های عمومی فراگیر در تحقیقات و زیرساخت‌ها و همچنین با تشویق رقابت جهانی و حمایت از شیوع فناوری‌ها در صنایع مربوطه مانند باتری‌ها، دفاع سایبری و تولید واکسن قابل حصول است.

کلید حل این معما در این است که سیاست‌گذار در ذهن خود مساله تولید فناوری را از مساله پذیرش فناوری جدا متمایز کند. سرمایه‌گذاری‌های عمومی در تولید فناوری گاه به ثمر می‌نشیند و گاه بیهوده است و این البته برای آمریکا چیز جدیدی نیست. با وجود همه هیاهویی که پیرامون «قانون کاهش تورم» و «قانون دانش و تراشه» و دیگر اقدامات برپا شده است، این سیاست‌ها اتفاقا نشان از گسست خلاقانه عمده‌ای از ملاحظات نئولیبرالی ندارند. این اقدامات، مانند هر گونه سیاست‌های انبساطی مالی دیگر، رشد اقتصادی یا اشتغال‌زایی را فراتر از افزایش هزینه‌های اولیه خود تسریع نخواهند کرد، به انقلابی در رقابت‌پذیری آمریکا نمی‌انجامند و به احتمال زیاد با اجرای آنها به جای آنکه نابرابری کاهش یابد، جیب‌های زیادی با دستمزدهای اندک در مشاغل محافظت‌شده با یارانه‌ها پدید خواهد آمد. به‌عنوان یک برنامه اقتصادی، این سیاست‌ها ممکن است مفید باشند یا نباشند، اما قطعا تحولی ایجاد نخواهند کرد.

با این کار تنها نتیجه‌ای که به بار نمی‌آید، سرعت‌بخشی به پذیرش فناوری است و این نه تولید، بلکه پذیرش فناوری است که ضامن امنیت ملی و کاهنده سرعت تغییرات اقلیمی است. برای اثبات این موضوع کافی است به تحولات دهه ۱۹۹۰ نگاهی کنید. در این دهه هم بهره‌وری صنایع و هم قابلیت‌های دفاعی آمریکا افزایش قابل توجه‌ای یافت؛ چراکه صنایع آمریکایی و ارتش آمریکا فناوری اطلاعات را به شکلی فراگیر در اقتصاد به کار گرفتند. صاحبان محموله‌ها ردیابی شدند، موجودی اقلام راهبردی رصد و ذخیره شدند، تکالیف تکراری به شکل خودکار درآمدند و

چک‌لیست‌های کاری عموما در مسیر بهبود پیش رفتند.

نکته مهم این جاست که این جهش بهره‌وری به خاطر این نبود که آمریکا تولید رایانه یا تراشه داخلی را در دستور کار قرار داده بود، تولیدی که دائما ارزان‌تر تمام شود، زنجیره ارزش را تنزل دهد و مرتبا سهمی کوچک‌تر از اقتصاد آمریکا را به خود اختصاص دهد. بلکه عامل اصلی این جهش این بود که آمریکا رویه‌های کسب و کار خود را تغییر داد و فرصت‌های جدیدی چه در بخش صنعت و چه در بخش خدمات فراهم آورد که امکان بهره‌برداری از فناوری‌های اطلاعاتی جدید را به‌طور فراگیر ممکن کرد. اما طی این دوره اروپا، ژاپن و چین همزمان قادر به این نوع سیاست‌گذاری نشدند و در آنجا پذیرش و سازگاری با فناوری‌های اطلاعاتی به اندازه آمریکا ممکن نشد و لذا این کشورها عقب افتادند. نکته قابل توجه این جا است که این کشورها علی‌رغم سیاست‌های صنعتی حمایت‌گرایانه خود از عرضه‌کنندگان داخلی فناوری اطلاعات، از آمریکا عقب ماندند، اکنون جهان‌بینی «ترامپی-بایدنی» هم این حمایت‌ها را عامل خلق «مزایایی غیرمنصفانه» می‌داند و هم قائل به تقلید چنین سیاست‌هایی است، در صورتی که این کشورها همان زمان باید به جای وسواس نسبت به تولید داخلی فناوری‌ها و رویه‌ها، به منظور پوشش شکاف بهره‌وری خود، فناوری‌های نو و بهترین رویه‌ها را از خارج وارد می‌کردند، اما چنین وسواسی عامل عدم سازگاری با فناوری‌های جدید و عقب‌ماندگی آنها شد.

مثال فوق انعکاسی از یک قانون مهم و کلی توسعه اقتصادی است. اگر منبع قدرت فناورانه نه به‌کارگیری و استفاده از آن فناوری، که تولید آن فناوری می‌بود، آنگاه با مهندسی معکوس این فناوری‌ها، امروز شاهد حرکت همه کشورها به سمت یک برابری تقریبی فناورانه بودیم. در این زمینه طی دو دهه گذشته کم شاهد نهادهایی در چین، روسیه و کره‌شمالی نبودیم که به شکل نظام‌مند اقدام به جاسوسی صنعتی و سرقت مالکیت معنوی کرده‌اند. اما واقعیت این است که افزایش دامنه سرقت آی.پی‌ها که «چین‌هراسان» آن را به این کشور نسبت می‌دهند، در دوره‌ای رو به گسترش نهاد که همزمان رشد اقتصادی چین به سرعت کاهش یافته است.

اینکه اقتصادهای در حال توسعه از برزیل تا هند صرفا با چشم‌اندازی از توسعه صنایع داخلی، در پی فناوری‌های پیشرفته برآمدند اما نتوانستند به شکلی معنادار شکاف خود در درآمد سرانه یا پیچیدگی‌های فناورانه مرزی را با آمریکا کاهش دهند، همگی نشان از این واقعیت مهم دارد که: رشد ناشی از انطباق با فناوری است و نه تولید فناوری. این انطباق اقتصادی با فناوری‌های عمومی است که مهم است و داخلی‌سازی محصولات فناورانه نباید در اولویت باشد.

موضوع پیچیده‌تر این است که وقتی شما هم اکنون صنعت پیشرویی ندارید، تلاش برای افزایش داخلی‌سازی فناوری‌ها، به‌طور کلی نتیجه‌ای معکوس دارد که این مهم نیز به تازگی در چین به اثبات رسیده است. تلاش فراوان این کشور برای داخلی‌سازی نیمه‌هادی‌ها، که قبل از وضع محدودیت‌های صادراتی آمریکا نیز دنبال می‌شد، این کشور را قادر به تولید تراشه‌های پیشرفته نکرد. چین خود امروز معترف است که با اجرای سیاست صنعتی داخلی‌سازی تراشه‌ها میلیاردها دلار هدر داده، به جای اشتغال‌زایی صرفا منابع انسانی را از یک فعالیت به سمت فعالیت دیگری منحرف کرده و منجر به فساد مدیران و مقامات شده است. با این سیاست چین نه تنها قادر به استفاده فراگیر و نوآورانه از جدیدترین تراشه‌ها در اقتصاد نشد، که حتی توان هم‌پایی لازم را نیز پیدا نکرد.

امروز در صنایع نظامی، جایی که دسترسی به مزیت‌های مورد نظر در ظرفیت‌های تسلیحاتی خاص، کارکردی حیاتی دارد، شکست‌های مداوم ارتش روسیه در اوکراین تا حدود زیادی ناشی از شکست در ترجیح طرح‌های داخلی‌سازی است. مبتنی بر همین سیاست جحان عرضه داخلی است که کماکان سازمان اطلاعاتی روسیه با شدت و حدت اقدام به جمع‌آوری اسرار فناوری غرب می‌کند و شرکت‌های روسیه بدون هیچ گونه محذوریتی و بلکه ذیل حمایت‌های دولتی، اقدامات خود در مهندسی معکوس فناوری‌ها را دنبال می‌کنند. صرف در دست گرفتن یک سلاح اهمیت بسیار ناچیزی در مقابل برخورداری از توانایی موثر استفاده از آن سلاح دارد و این توانایی امروز فراگیر کردن دسترسی به فناوری‌های جدید در سراسر جامعه است.

بهبود انعطاف‌پذیری زنجیره تامین، درآمدزایی پایدار برای کارگران آمریکایی، دفاع از اقتصاد آمریکا در برابر سیاست‌های تهاجمی چین و تسریع در گذار به انرژی‌های سبزتر، همگی اهداف ارزشمندی هستند و سزاوار آن هستند که دولت در این حوزه‌ها تدابیر لازم را به عمل آورد اما اگر دولت در این تدابیر و برای رسیدن به اهداف مورد نظر واقعیت‌های جهانی تجارت و فناوری را نادیده بگیرد، این تدابیر بیش از آنکه سودی داشته باشند، خود عامل خسارت به امنیت اقتصادی و امنیت ملی خواهند بود. بحث اصلی اینجا رویکرد اقتصادی «با حاصل جمع صفر» در قبال تولیدات صنعتی از جیب سایر کشورهای جهان

است که به منافع واشنگتن نیز در بلندمدت آسیب می‌رساند. این رویکرد که توسط هر دو دولت «ترامپ» و «بایدن» در دستور کار قرار گرفته است، گرچه حتما به چین و البته خود آمریکا آسیب می‌رساند، اما منجر به کاهش تهدید چین نخواهد شد.

یک سیاست صنعتی موفق، آن سیاستی است که، صرفنظر از داخلی‌سازی فناوری، منجر به انتشار فراگیر و ترویج پذیرش بهترین فناوری‌ها شود. تسریع نوآوری و پیشرفت‌های فنی، نه از بطن صنایع تسخیر شده سیاسی با درهای بسته بر روی ورود شرکت‌های جدید، که از دل وضع استانداردهای مشترک در مقیاس جهانی بیرون می‌آید. اتخاذ چنین رویکردی به ویژه در موضوعات مربوط به کربن‌زدایی، ارتقاء انعطاف‌پذیری زنجیره‌های تامین و بهبود توانایی ایستادگی کشورها در برابر تهدیدات چین ضروری است.

امروز بهترین مسیر پیش روی دولت آمریکا این است که بی‌درنگ جنبه‌های تبعیض‌آمیز قوانین اخیر، از جمله «قانون دانش و تراشه»، «قانون کاهش تورم» و «قانون سرمایه‌گذاری در زیرساخت و مشاغل» را اصلاح کند. البته واقعیت این است که پیش از این دولت «بایدن» ناگزیر شده است پاره‌ای اصلاحات موقت در این قوانین به عمل آورد. مثلا به منظور ممانعت از اتخاذ سیاست‌های تلافی‌جویانه توسط متحدان اروپایی و آسیایی، خزانه‌داری آمریکا سوراخی در این قوانین ایجاد کرد و خرید خودروهای الکتریکی تولید شده در خارج از کشور را نیز مشمول دریافت اعتبار مالیاتی کرد. در آن دسته از صنایع راهبردی، مانند تولید باتری یا دیگر فناوری‌های پاک مرتبط با خودروهای الکتریکی، که تولیدکننده‌ای در آمریکا وجود ندارد، این قوانین شرکای اروپایی و آسیایی آمریکا را ناگزیر از سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های آمریکایی کرده است و این همان کاری است که چین هم، به منظور «اکتساب» فناوری‌های پیشرو، بنگاه‌های خارجی را ناگزیر از آن کرده بود و منجر به بی‌اعتمادی دوجانبه امروز در قبال چین شده است، اما اکنون آمریکا همین رویکرد را در برابر متحدان خود در پیش گرفته است.

به جای چنین سیاستی، واشنگتن باید یک فهرست محدود از فناوری‌های مهم نظامی که نباید به چین صادر شود و فهرست دیگر از اقلامی که آمریکا نباید صرفا در تامین آنها به چین وابسته باشد را تنظیم کند و اجازه بدهد که روال طبیعی توسعه دیگر امور طی شود. آمریکا بهتر است در زمینه سرمایه‌گذاری‌های عمومی در فناوری‌های پیشرفته در قبال اتحادیه اروپا، ژاپن، کره‌جنوبی و تایوان، دنبال هماهنگی بیشتر باشد نه رقابت و به این ترتیب، ضمن اعطای یارانه برای پیشرفت در حوزه‌های حیاتی، تضادهای تجاری در حال پیدایش و موانع پیش روی فراگیری و پذیرش بهترین فناوری‌ها را از میان بردارد. آمریکا باید به نقش نظارتی خود در اقتصاد جهانی بازگردد، به سایر بازیگران اجازه دهد که در یک بازی یا حتی در یک فصل، برنده یا بازنده شوند اما نهایتا این آمریکا باشد که تعیین کند چه کسی و در چه شرایطی بازی کند. سیاست صنعتی برخوردار از چنین مختصاتی است که به موفقیت می‌انجامد، نه زد و بندهای کوته‌بینانه فعلی.

اصطلاحات:

- Zero-Sum Way = رویکردی با حاصل جمع صفر
- Decoupling = جداسازی
- Tit-For-Tat = تلافی‌جویانه
- Disruptive Innovation = نوآوری‌های تحول‌آفرین یا برافکن
- Friend Shoring = انتقال خطوط تولید به سمت کشورهای دوست
- Redundancy = افزونگی
- China Hawks = چین‌هراسان

منابع:

- https://foreignpolicy.com/2023/03/24/economy-trade-united-states-china-industry-manufacturing-supply-chains-biden/

تعرفه‌ها، بدترین شکل مالیات‌گیری



آدام پوزن
رئیس مؤسسه پترسون برای اقتصاد بین‌المللی

ابتدای سخنانم از سنا برای شجاعت‌تان در آشکارسازی موضوع تعرفه‌ها صمیمانه قدردانی می‌کنم. کمیته‌ی مالی سنا وظیفه دارد که به تعرفه‌ها نه همچون ابزاری برای مجازات رقبا، بلکه چونان شکلی از مالیات بنگرد و از این منظر داوری کند که آیا چنین مالیاتی برای مردم آمریکا مناسب است یا نه. نام این جلسه‌ی استماع به‌دقت انتخاب شده: «تعرفه‌ها، بدترین شکل مالیات‌گیری» و واقعا هم همین است، تعرفه‌ها هم از حیث هزینه‌ای که بر اقتصاد تحمیل می‌کنند، در قیاس با درآمدی که می‌آفرینند و هم از حیث ناعادلانه بودن آن‌که چه کسانی بار آن را بر دوش می‌کشند و هم از منظر آشفتگی، بی‌ثباتی و عدم قطعیتی که در ساختار اقتصاد می‌پراکنند، بدترین شکل مالیات‌گیری هستند.

این بی‌ثباتی مستقیما بر تصمیم‌گیری مردم در زندگی‌شان، بر برنامه‌ریزی کسب‌وکارهای کوچک و بر رفتار مصرف‌کنندگان اثر می‌گذارد. افزون بر آن، نظام تعرفه‌ای دروازه‌ای گشوده به‌سوی فساد است، زمینه‌ای برای تبعیض و سوءاستفاده که در دیگر اشکال مالیات‌ستانی یا وجود ندارد یا بسیار محدودتر است. در اینجا صحبت‌های من صرفا بازگویی متنی نیست که دستیاران خبره‌تان نوشته‌اند، بلکه تصدیق یافته‌های محققانی است که طی ۲۵۰ سال گذشته، اقتصاد سیاسی تجارت را کاویده‌اند. اگر بخواهیم ساده بگوییم، سه دلیل بنیادین برای رد تعرفه‌ها به‌عنوان ابزار مالیاتی وجود دارد: «هزینه‌زا بودن»، «بی‌نظمی» و «فسادآفرینی».

تعرفه‌ها: قربانیانی خاموش از جنس خانوارهای کم‌درآمد

برای روشن‌تر شدن بحث، اجازه دهید به پژوهش‌های همکارانم در «مؤسسه‌ی پترسون»، به‌ویژه «کیمبرلی کلوزینگ و مری لاولی»[1] در نوع تصادم مالیاتی تعرفه‌ها اشاره کنم. آن‌ها بررسی کرده‌اند که تعرفه‌ها چگونه به‌طور واقعی توزیع درآمد را مختل می‌کنند؛ یعنی چه کسانی، چقدر و به چه شکلی هزینه‌ی آن‌ها را می‌پردازند. طبق برآوردهای ما، یک خانوار معمولی در دهک میانی درآمدی، پس از کسر مالیات سالانه به‌طور متوسط ۲۶۰۰ دلار کاهش در درآمد واقعی را تجربه می‌کند و نکته مهم اینجاست که هرچه در منحنی درآمد به طبقات پایین‌تر برویم، اثر مالیاتی تعرفه‌ها بیشتر می‌شود. برای نمونه، خانوارهای قرارگرفته در دهک پایین درآمدی، سالانه حدود ۳۰۰۰ دلار، معادل ۳.۷ درصد از درآمدشان را از دست می‌دهند. همان‌گونه که سناتور «کورتز ماستو» به‌درستی بیان کرد، این یک ضربه‌ی دوگانه است: از یک‌سو، برنامه‌هایی مانند «مراقبت‌های بهداشتی دولتی» و سایر حمایت‌های اجتماعی در حال کاهش‌اند و از سوی دیگر، همین خانوارهای آسیب‌پذیر ناچار به پرداخت مالیات‌های بیشتر به واسطه تعرفه‌های بالاترند. چنین سیاستی، از منظر انسانی، عقلانی و اقتصادی، نه‌تنها غیرمنصفانه بلکه به‌شدت مخرب است.

تعرفه‌ها: دروغی بزرگ و توهمی در درآمدزایی

اما حتی اگر از مساله عدالت بگذریم و صرفا به توجیه اقتصادی آن بنگریم، باز هم تکیه بر نظام تعرفه‌ای (شدید، یک قبا برای همه و حمایتی صرف) مردود است. ارزیابی‌های گوناگون، چه توسط «مؤسسه پترسون»، چه از سوی نهادهایی با گرایش‌های گوناگون همچون «بنیاد مالیاتی» (راست‌گرا)، «اندیشکده سیاست‌پژوهشی بودجه در دانشگاه ییل[2]» (چپ‌گرای میانه‌رو) و پژوهش‌های (مستقل) «پن-وارتون»[3] (پروژه مدل‌سازی مالی از دانشکده وارتون دانشگاه پنسیلوانیا) که سناتور «بن ری لوجان» نیز به آن‌ها اشاره کرد، همگی نشان می‌دهند که حتی در خوش‌بینانه‌ترین سناریو، سقف درآمدی که دولت می‌تواند از محل تعرفه‌ها کسب کند چیزی بین ۱ تا ۱.۵ درصد تولید ناخالص داخلی است و این در حالی است که هزینه‌های «بسته اصلاح بودجه» که اکنون در حال بحث است، تا ۴ تریلیون دلار در طول ۱۰ سال برآورد می‌شود. به بیان دیگر، تعرفه‌ها نه توان جبران کسری بودجه را دارند و نه می‌توانند پایه‌ای پایدار برای برنامه‌های ملی باشند. افزون بر آن، تحقق همه‌ی آن شرایط ایده‌آل برای حفظ همه‌ی تعرفه‌ها، یعنی شرایطی چون عدم تلافی از جانب کشورهای طرف تجاری، فقدان انگیزه‌های سوءاستفاده و درجا زدن صنعتی در داخل و فقدان فرار مالیاتی، همگی در دنیای واقعی تقریبا محال است.

تعرفه‌ها: ابزار خطرناک قدرت اجرایی

یکی از تهدیدهای بزرگ در نظام تعرفه‌ای، قدرت مهارنشده‌ی رئیس‌جمهور در اعمال و لغو آن‌هاست. روسای جمهور می‌توانند با یک فرمان اجرایی، برخی صنایع یا کشورها را مستثنی کنند. این بدان معناست که درآمدزایی از تعرفه‌ها، هیچ ثباتی در افق برنامه‌ریزی ندارد و بیش از آنکه به‌مثابه سیاست مالیاتی عمل کند، به ابزاری ژئوپولیتیکی بدل می‌شود. برخلاف مالیات‌های داخلی که در اختیار کنگره و قاعده‌مند هستند، تعرفه‌ها مستعد تلافی، سیاست‌زدگی و بهره‌برداری‌های آنی‌اند. آن‌ها ساختار اقتصاد را دگرگون می‌کنند، از بهره‌وری می‌کاهند و رشد اقتصادی را کند می‌سازند.

منابع:

- گزارش «آدام پوزن» به کمیته مالی سنا آمریکا مورخ ۲۱ خرداد ۱۴۰۴
- https://www.youtube.com/watch?v=AvTPW1-46AQ

1.https://www.piie.com/publications/policy-briefs/2024/why-trumps-tariff-proposals-would-harm-working-americans?utm_source=chatgpt.com
2.https://budgetlab.yale.edu
3.https://budgetmodel.wharton.upenn.edu

آمریکا در جنگ تجاری به سادگی می‌بازد: این چین است که «برتری تشدید» دارد



آدام پوزن
رئیس مؤسسه پترسون برای اقتصاد بین‌المللی

مقدمه: برتری تشدید

هنگامی که کشوری چون آمریکا در مراودات تجاری خود با تقریبا تمامی شرکای جهانی‌اش متحمل زیان‌های هنگفتی به ارزش میلیاردها دلار می‌شود، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور پیشین این کشور، در سال ۲۰۱۸ طی پیامی توییتری اعلام کرد: «جنگ‌های تجاری نه‌تنها سودمندند، بلکه فتح آن‌ها نیز آسان است.». این هفته، هنگامی که دولت تحت هدایت او تعرفه‌هایی بیش از ۱۰۰ درصد بر کالاهای وارداتی از چین اعمال کرد و به این ترتیب جرقه یک جنگ تجاری نوین و به مراتب پرمخاطره‌تر را زد، «اسکات بسنت»، وزیر خزانه‌داری آمریکا، استدلالی مشابه داشته: "به باور من، تشدید تنش از سوی چین خطایی راهبردی است، زیرا آن‌ها در این بازی تنها با یک پاکت ضعیف (دو برگ مشابه با مقدار کم مثلا دو عدد ۲ که در پوکر یک دست ریسکی تلقی می‌شود) به میدان آمده‌اند. افزایش تعرفه‌های چین بر صادرات ما چه زیانی در پی دارد؟ ما تنها یک‌پنجم از حجم صادراتی را که چین به ما عرضه می‌کند، به آن‌ها ارسال می‌کنیم؛ پس این چین است که در این نبرد دست ضعیف‌تری دارد".

به بیانی موجز، نگاه دولت «ترامپ» این است که بر اساس نظریه بازی‌ها، از «برتری تشدید» نسبت به چین و هر اقتصاد دیگری که با آن کسری تجاری دوجانبه دارد، برخوردار است. برتری تشدید، چنان‌که در گزارشی از «مؤسسه رند[1]» آمده، به این معناست که «یکی از طرفین منازعه قادر است سطح درگیری را به گونه‌ای بالا ببرد که برای حریف زیان‌بار یا پرهزینه باشد، بی‌آنکه حریف توان پاسخگویی مشابه داشته باشد». اگر این منطق دولت درست باشد، چین، کانادا، و هر کشوری که به تعرفه‌های آمریکا واکنش نشان دهد، در حقیقت در موضعی بازنده قرار گرفته است.

اما این منطق از ریشه نادرست است: در واقع، این چین است که در این جنگ تجاری از برتری تشدید بهره‌مند است. آمریکا به کالاهای حیاتی وارداتی از چین وابسته است؛ کالاهایی که نه در کوتاه‌مدت جایگزین‌پذیرند و نه تولید داخلی آن‌ها جز با هزینه‌هایی گزاف و غیرقابل‌تحمل ممکن است. کاهش وابستگی به چین می‌تواند انگیزه‌ای معقول برای اقدامات پیش‌دستانه باشد، اما ورود به این جنگ تجاری پیش از تحقق چنین هدفی، راهبردی است که به احتمال بسیار به شکست می‌انجامد و بار هزینه‌های کلانی را بر دوش اقتصاد این کشور می‌نهد. با همان ادبیات پوکری «بسنت»، این واشنگتن است، نه پکن، که همه دارایی خود را روی یک دست بازنده قمار کرده است.

1. https://www.rand.org/pubs/monographs/MG614.html

زمان نمایش کارت‌ها برنده مشخص می‌شود

ادعاهای دولت از دو منظر بر پایه‌های سست بنا شده‌اند. نخست آنکه، در یک نبرد تجاری، هر دو سوی میدان زیان می‌بینند؛ چراکه هر دو از دسترسی به کالاها و خدماتی محروم می‌شوند که اقتصادشان بدان‌ها نیازمند است و این مردم و بنگاه‌ها هستند که باید بهای این سیاست را پرداخت کنند. همانند به‌راه‌انداختن جنگی حقیقی، جنگ تجاری عملی ویرانگر است که نه‌تنها نیروهای خط مقدم، بلکه نیروهای خودی پشت جبهه را نیز در معرض تهدید قرار می‌دهد: اگر مدافع باور نداشت که می‌تواند با ضربات متقابل به مهاجم آسیب رساند، سر تسلیم فرود می‌آورد.

استعاره پوکر «بسنت» از بنیان گمراه‌کننده است، زیرا پوکر بازی‌ای است با برآیند صفر: من تنها زمانی پیروز می‌شوم که شما شکست بخورید، و شما تنها زمانی به پیروزی می‌رسید که من میدان را واگذار کنم. اما تجارت، بازی‌ای است با برآیند مثبت: در بیشتر حالات، هرچه شما بیشتر کامیاب شوید، من نیز به همان نسبت به موفقیت نزدیک‌تر می‌شوم و برعکس. در پوکر، تنها در حالتی پول قمار وسط میز نصیب فرد می‌شود که برگ برنده داشته باشد؛ حال آنکه در تجارت، بازده را بی‌درنگ در قالب کالاها و خدمات تصاحب شده به دست می‌آورید.

دولت «ترامپ» چنین می‌پندارد که هرچه بیشتر وارد کرده باشد، در جنگ تجاری کمتر در معرض آسیب قرار می‌گیرد و حال چون آمریکا با چین کسری تجاری دارد و کالاها و خدمات چینی بیشتری نسبت به آنچه چین از او می‌خرد وارد می‌کند، از ظرفیت آسیب کمتری برخوردار است. این باور، نه از سر حدس و گمان، که بر اساس داده‌ها و واقعیت‌ها نادرست است. بستن درهای تجارت، درآمد واقعی و توان خرید یک ملت را کاهش می‌دهد؛ کشورها دست به صادرات می‌زنند تا سرمایه‌ای فراهم آورند برای خرید آنچه ندارند یا ساختنش در خانه بیش از حد پرهزینه است.

از این گذشته، حتی اگر تنها بر تراز تجاری دوجانبه چشم بدوزیم (چنان‌که دولت «ترامپ» چنین کرده است)، باز هم چشم‌انداز پیش‌رو برای آمریکا در نبرد تجاری با چین تیره و تار است. در سال ۲۰۲۴، ارزش صادرات کالاها و خدمات آمریکا به چین ۱۹۹.۲ میلیارد دلار و ارزش واردات از چین ۴۶۲.۵ میلیارد دلار بود که کسری تجاری ۲۶۳.۳ میلیارد دلاری را رقم زده است. تا آنجا که تراز تجاری دوجانبه می‌تواند پیروز احتمالی یک جنگ تجاری را پیش‌بینی کند، برتری از آنِ اقتصاد برخوردار از مازاد است، نه اقتصادی که در کسری غوطه‌ور است. اما چین، کشوری با مازاد تجاری، تنها فروش خود را از دست می‌دهد در حالی که آمریکا، کشوری با کسری، کالاها و خدماتی را از کف می‌دهد که یا به صورت رقابتی نمی‌تواند تولید کند و یا اصلا قادر به تولید آن‌ها نیست. فراموش نکنیم که پول، ماهیتی جایگزین‌پذیر دارد: اگر درآمد شما کم شد، می‌توان هزینه‌ها را کم کرد، بازارهای دیگری جستجو کرد، بار هزینه‌ها را بر شانه‌های تولیدکنندگان مختلف تقسیم کرد یا (مثلا با توسل به سیاست‌های تحریک مالی) از پس‌اندازها کاست. چین، مانند بسیاری از کشورهایی که مازاد تجاری دارند، بیش از آنچه سرمایه‌گذاری می‌کند، پس‌انداز می‌کند (به این معنا که گویی پس‌اندازی بیش از نیاز در چنته دارد). لذا امکان تطبیق برای چین در این جنگ تجاری آسان خواهد بود. نه کمبودی حیاتی گریبانش را خواهد گرفت و نه از جایگزینی فروش به آمریکا با بازارهای داخلی یا دیگر کشورها عاجز خواهد ماند.

برعکس، کشورهایی با کسری تجاری، مانند آمریکا، بیش از پس‌اندازشان خرج می‌کنند. در جنگ‌های تجاری، آن‌ها عرضه چیزهایی را که بدان‌ها نیاز دارند، کم می‌کنند یا از دست می‌دهند (چراکه با تعرفه‌ها بهای آن‌ها سر به فلک می‌کشد)، و این‌ها نه مانند پول به‌آسانی جایگزین می‌شوند و نه جای خالیشان پر می‌شود. در نتیجه، ضربه‌های این جنگ تجاری بر پیکر صنایع خاص، مناطق ویژه یا خانوارهایی آمریکایی فرود می‌آید که با کمبود روبه‌رو خواهند شد (از ناحیه اقلام وارداتی ضروری که در کوتاه‌مدت بی‌جانشین‌اند و از ناحیه کمبود سرمایه چون آمریکا به واردات سرمایه وابسته است). این وضعیتی است که آمریکا را چه از منظر تخریب اعتباری که دولت این کشور نزد افکار عمومی جهان دارد و چه از منظر کشوری که مقصدی جذاب برای تجارت است، شکننده‌تر می‌کند. هنگامی که دولت «ترامپ» با تصمیماتی خودسرانه، مالیاتی سنگین و عدم اطمینانی بزرگ بر زنجیره‌های تامین تولیدکنندگان تحمیل می‌کند، نتیجه آن کاهش سرمایه‌گذاری در آمریکا و بالا رفتن نرخ بهره بر بدهی‌های آمریکا خواهد بود.

کسری‌ها و برتری‌ها

به بیانی کوتاه، اقتصاد آمریکا در نبردی تجاری، که تعرفه‌های بیش از ۱۰۰ درصدِ ترامپ، اگر پابرجا بمانند، بی‌گمان آن را رقم خواهد زد، رنجی جان‌فرسا خواهد کشید. در حقیقت، اقتصاد

آمریکا بیش از اقتصاد چین زخم خواهد خورد و این زخم‌ها با هر گام تشدید از سوی واشنگتن ژرف‌تر خواهد شد. دولت «ترامپ» شاید گمان برده که با سیاست‌های سخت‌گیرانه اقتصاد را شکوفا می‌کند، اما در واقع اقتصاد آمریکا را در برابر تسلط رو به فزاینده چین بی‌دفاع گذاشته است.

آمریکا با کمبودی گزنده از نهاده‌های حیاتی روبه‌رو خواهد شد، از مواد اولیه‌ای که شالوده بیشتر داروها را می‌سازد تا نیمه‌هادی‌های ارزان که در خودروها و ابزار خانگی به کار می‌روند و از مواد معدنی کلیدی که چرخ صنعت (از جمله تولید جنگ‌افزارها) را می‌چرخاند. شوک عرضه‌ای که از کاهش ناگهانی یا قطع کامل واردات از چین سرچشمه گیرد (همان که «ترامپ» مدعی است در پی آن است) به تورم رکودی خواهد انجامید، کابوسی در اقتصاد کلان که در دهه ۱۹۷۰ و در روزگار همه‌گیری کووید رخ نمود، هنگامی که اقتصاد در تنگنا افتاد و تورم سر به آسمان کشید. در چنین هنگامه‌ای، که شاید زمان آن نزدیک‌تر از تصور خیلی‌ها باشد، سیاست‌گذاران پولی و مالی جز پاره‌ای گزینه‌های بد روی میز نخواهند دید و امیدی اندک به مهار بیکاری جز با دامن زدن بیشتر به تورم نخواهند یافت.

در یک جنگ حقیقی که بیم تهاجم دشمن را در دل دارید، اگر، پیش از آنکه به اندازه کافی توان تسلیحاتی ایجاد کنید، دشمن را تحریک کنید، عملا خودکشی کرده‌اید. این همان خطری است که یورش اقتصادی «ترامپ» به جان خریده است: آمریکا بی‌چون‌وچرا در کالاهای حیاتی (از ذخایر دارویی و تراشه‌های ارزان الکترونیکی گرفته تا مواد معدنی راهبردی) به چین وابسته است و هنوز تامین‌کنندگان جایگزین در آن‌ها نیافته و لذا گسستن پیوندهای تجاری پیش از تقویت نظام تولید و تامین یک دیوانگی محض است. این نعل وارونه زدن، اتفاقا همان ویرانی را در پیش رو دارد که دولت «ترامپ» مدعی است دارد از آن فرار می‌کند.

شاید همه این‌ها تنها بازی‌ای برای چانه‌زنی باشد، بی‌اعتنا به گفته‌ها و کرده‌های پی‌درپی «ترامپ» و «بسنت». اما حتی در این صورت، این بازی بیشتر ضرر خواهد داشت تا سود. چنان‌که در ماه اکتبر سال ۲۰۲۴ در همین مجله «فارن افرز» هشدار دادم، چالش اصلی راهبرد اقتصادی «ترامپ» این است که برای باورپذیر شدن، باید «تهدیدهایی خودویرانگر» را به کار بندد و این یعنی بازارها و خانوارها باید انتظار آشوب‌های مداوم داشته باشند. آمریکایی‌ها و بیگانگان به‌جای افزودن بر سرمایه، از سرمایه‌گذاری در اقتصاد آمریکا کم خواهند کرد و دیگر به دولت آمریکا برای پایبندی به پیمان‌ها دل نخواهند بست و این کار، توافق یا تنش‌زدایی را به رویایی دور بدل می‌کند. در پایان، توان تولیدی آمریکا نه رو به رشد، که رو به زوال خواهد رفت و این تنها دست چین و دیگران را بر گردن آمریکا سنگین‌تر خواهد کرد.

دولت «ترامپ» در مسیری رفته که چیزی شبیه پیامدهای اقتصادی جنگ ویتنام را در پیش‌رو خواهد داشت (نبردی خودخواسته که به‌زودی در باتلاق آن فرو خواهد رفت و اعتماد و اعتبار درون و برون مرزها به صداقت و شایستگی آمریکا را تخریب خواهد کرد) و البته همه ما پایان این داستان را می‌دانیم.

اصطلاحات:

- Escalation Dominance= برتری تشدید
- Self-Harming Threats = تهدیدهای خودویرانگر

منابع:

- https://www.foreignaffairs.com/united-states/trade-wars-are-easy-lose?utm_medium=social